

شهید غلامحسین زارعی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دهستانهای استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۰۵/۰۴
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	جزیره مینو
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	درازی

زندگینامه

زندگینامه شهید

روز چهارم مردادماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی درروستای درازی ازتوابع شهرستان دشتی که در ۱۴ کیلومتری غرب خورموج قرار دارد، در خانواده ای مذهبی و متدین کودکی متولد شد.

پدرش حسین فرزندعلی ومادرش کیمیا فرزندجواد، اورا غلامحسین نام نهادند. در آن زمان قحطی وخشکسالی زندگی مردم راروزبه روز سخت ترمی گردوبه عبارت دیگر زندگی کردن نوعی جنگ بامرگ بود.

کمبود امکانات اولیه ، غذای نامناسب وپوشاک ناکافی ، خانه های محقرو ابتدایی ودرآمد ناچیز مردم برای تأمین معاش روزانه همه حاکی از فقر و محرومیت مردم آن زمان بود ، که پدران ومادران مادرچنین وضعیتی نامطلوب زندگی می کردند.

درچنین شرایطی غلامحسین بزرگ شد تا اینکه درس شش سالگی پابه عرصه آموختن علم و اخلاق گذاشت ووارد مدرسه ای شد که یکی از خیرین روستا، قسمتی از منزل مسکونی خود را به آن اختصاص داده بود.

دوران ابتدایی راباشور وعلاقه نزد معلمانی همچون سلطان علی میر، فاطمه ابراهیمی، زینب عبدالعلی زاده وحسن خضری پشت سر گذاشت.

بعد از اتمام دوره پنج ساله ابتدایی ، ایشان به علت فقر وبضاعت مالی خانواده به ناچار تحصیل رارها کرده وبرای امرار معاش خود و خانواده به کار کشاورزی وکارگری مشغول شد که در آن سن وسال کم ، کار کردن واقعاً برای وی طاقت فرسا بود.

دوران خدمت نظام وظیفه

درپانزدهم سال ۱۳۶۰ شهید غلامحسین زارعی وارد خدمت مقدس سربازی شد. دوران آموزشی رادرپادگان دریایی سیرجان گذراند که بنابه اظهار خودش دوران بسیار سختی بوده است.

بنابه اظهار دوستان هم ولایتی اش – حسن زارعی فرزند عبدالله، جابر زارعی فرزند حسن ورسول زارعی فرزند حیدر – اواز زبده ترین سربازان بوده و آموزش هایی را که توسط تکاوران دریایی انجام می شده به خوبی فرامی گرفته است.

پس از اتمام دوره آموزشی ، به پایگاه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر منتقل شد و حدود بیست ماه از خدمت خود را در مناطق جنگی آبادان و خرمشهر گذراند ، تابه دیگر برادران بسیجی ملحق شود و برای دفاع از حریم مقدس اسلام وسرزمین اسلامی آنان رایاری دهد.

استخدام در آموزش وپرورش

شهید غلامحسین زارعی در ۲۸ شهریورماه سال ۱۳۶۳ به استخدام آموزش وپرورش در آمد. وی به عنوان متصدی خدمات آموزشگاه راهنمایی ۲۲ بهمن در بوشهر مشغول خدمت گردید که پس از گذشت حدود یک ماه مجدداً به دبیرستان شهید نواب صفوی بوشهر انتقال یافت و از سال ۶۳ تا ۶۵/۶/۲۴ در این آموزشگاه صادقانه انجام وظیفه

نمود به گونه ای که همه مسئولین از کاروی رضایت داشتند و همواره به خاطر حسن خدمت مورد تقدیر قرار می گرفت. شهید غلامحسین زارعی خدمت کردن به مردم محروم و به خصوص خدمت در جبهه و فعالیت های پشت جبهه را بر هر کاری مقدم می دانست و از کار کردن لذت می برد. چنانکه در حین خدمت در آموزش و پرورش توانست بنابه درخواست خود و ضرورت حضور ایشان در بسیج، موافقت مأموریت در واحد بسیج را از اداره آموزش و پرورش اخذ نماید تا بدین وسیله بتواند به کمک همزمان خود خدمات بیشتری به انقلاب اسلامی ارائه دهد.

همکاری با بسیج و فعالیت های پشت جبهه

شهید علاوه بر خدمت در آموزش و پرورش که شغل اصلی وی بود، بیشترین تلاش خود را در راه پاسداری از انقلاب اسلامی و آرمان های مقدس شهیدان و امام راحل صرف می نمود. آن گاه که از میدان جبهه و کارزار فارغ می شد به محض برگشت، به سراغ پایگاه مقاومت و همزمان خود می رفت و از دیدار با آنها لذت می برد.

اردوهای مستمر، جلسات دائم در زمان های خاص، ارتباط همیشگی او با بسیجیان تهیه امکانات لازم برای پایگاه مقاومت، جلب کمک های مردمی و هدایای نقدی و غیر نقدی و ارسال آنها به مناطق مورد نیاز جبهه و تشویق و ترغیب مردم در مراسم ادعیه و ایجاد اتحاد و وحدت بین مردم و بسیج از اساسی ترین فعالیت های شهید در پشت جبهه بود.

او بارها تأکید می کرد که زمان می گذرد و اگر انسان کاری را شروع کرد، باید تا آخر بایستد تا منجر به نتیجه گردد. شهید در دل بسیجیان بود و همه او را دوست می داشتند چرا که اهل تظاهر نبود و همه چیز را برای رضای خدای خواست. وقتی که به جبهه اعزام می شد عده زیادی از یاران بسیجی اش با او همراه بودند، گرچه عده ای هنوز عرق از جبهه آمدنشان خشک نشده بود.

ایشان جوانان و نوجوانان را بسیار دوست می داشت و در مجالس با احترام با آنها برخورد می نمود و می گفت: پشتیبان واقعی اسلام و انقلاب همین جوانان هستند و هنگامی که در جبهه بود برای تک تک دوستانش نامه می نوشت.

خدمت در جبهه و مراحل اعزام

شهید غلامحسین زارعی خدمت در جبهه را مقدم بر هر کاری می دانست. او زندگی را وقف جبهه کرده بود. لحظه ای از یاد روزندگان غافل نمی شد و شب های سرد زمستان در رختخواب گرم نمی خوابید و از کمترین روانداز استفاده می برد. وقتی دلیلش را می پرسیدیم می گفت: کسانی که جبهه نرفته اند نمی دانند روزندگان چگونه شب را به صبح می گذرانند.

شهید غلامحسین زارعی بخشی از دوران سربازی خود را در پایگاه دوم دریایی بوشهر گذراند و در این مدت سه بار به جبهه های آبادان و خرمشهر اعزام شد. آن سال هایی که تنور جنگ داغ بود و خرمشهر و آبادان جز خطوط مقدم جبهه به شمار می رفت. (متأسفانه بر اثر بی توجهی تاریخ های اعزام وی در نمایشگاه آثار شهدا مفقود گردیده است.)

مراحل دیگری که به جبهه های حق علیه باطل اعزام شدند بدین قرار است:

از تاریخ ۱۴/۴/۶۱ و ۲۷/۱۰/۶۱ و از تاریخ ۲۴/۳/۶۳ لغایت ۷/۷/۶۳

از تاریخ ۲۰/۱۰/۶۳ لغایت ۲۰/۱/۶۴

از تاریخ ۲۴/۶/۶۵ لغایت ۴/۱۰/۶۵

که مرحله آخر منجر به شهادت وی گردید.

آخرین اعزام

شهید غلامحسین زارعی در آخرین مرحله اعزام یعنی عصر روز پنج شنبه مورخه ۲۴/۶/۶۵ مطابق با دهم ماه محرم، پس از مراسم تعزیه و عزاداری امام حسین (ع) که در منزل مرحوم حاج سید باقر سجادی برگزار شده بود، همه را وداع کرد و باتنی چند از دوستان راهی جبهه شدند.

دوستان بسیجی از وی خواستند تا مردم را برای بدرقه آنان دعوت کنند که او پاسخ داد: مردم در این چند روز خسته شده اند و نیازی به این کار نیست.

تعدادی از بسیجیان و اعضای خانواده در محل استقرار نیروها یعنی در پایگاه مقاومت تجمع نمودند تا این عزیزان را بدرقه کنند.

صحنه بسیار زیبایی بود. مردم افسرده و ناراحت ولی او و هم رزمانش بسیار خوشحال و خرسند. ماچه می دانستیم طعم نچشیده شراب عشق را...! آنان که مدهوش جرعه ای از آن بودند به خوبی بویش را از دور استشمام می کردند.

صحنه ای به یادماندنی که ما را به یاد شجاعت ها، دلیری و رشادت های جوانان و نوجوانان در روز عاشورامی انداخت. آن زمانی که یاران امام حسین (ع) بارهبر و امامشان وداع می کردند و روانه کارزار می شدند و سرانجام یکی پس از دیگری شربت شهادت می نوشیدند.

شهید غلامحسین زارعی مرحله آخر اعزامش را به فراگیری و آموزش غواصی گذراند. گویا این بار با تمام قوا وارد ده، خود را برای شهادت آماده کرده بود.

او خود بهترین دانشمند و خانواده را از این موضوع بی اطلاع گذاشت. آموزش غواصی را با تعدادی از بسیجیان گذراند. به جهت سختی شرایط، تعدادی از همراهانش از این کار منصرف شدند ولی او در تصمیم خود اصرار می ورزید.

دو ماه بعد برای دیدن خانواده و دوستان حدود بیست روز به مرخصی آمد و رازش را همچنان پنهان می کرد تا مبادا مادر پیرش او را از رفتن بازدارد.

در طول زمان مرخصی در آذرماه سال ۱۳۶۵ منطقه جنوب دشتی شاهد سیلی عظیم بود که به واسطه طغیان آب رودخانه منتهی تعداد زیادی روستا از بین رفت و عده ای نیز جان خود را از دست دادند. شهید بر خود احساس تکلیف کرد و به عنوان امدادگر برای یاری رساندن به سیل زدگان با جمعیت هلال احمر همکاری نمود.

بعد از اتمام مرخصی راهی جبهه شد. با همان روحیه قوی، ولی برخلاف همیشه کمتر صحبت می کرد و بیشتر فکر می کرد. حرکاتش عجیب بود، به خصوص هنگام خدا حافظی!

تا آن وقت ندیده بودم که بعد از خدا حافظی پشت سرش را نگاه کند. اما آن لحظه آخر وقتی که هم دیگر را در بغل گرفته و وداع کردیم به سراغ ماشین رفت و دوباره یکی دو قدم برگشت و بار دیگر خدا حافظی کرد. گویا صحبت هایی

داشت و نمی خواست ما را ناراحت کند. شاید در دل چنین می گفت که: من دیگر رفته‌ام! خدا حافظ! . و رفت و ما را برای همیشه در غم فراق خود تنها گذاشت.

عملیات کربلای ۴ در جزیره مینو در مورخه ۴/۱۰/۶۵ انجام گرفت. از هم‌زمان باقی مانده شنیدیم که برای آخرین بار اتمام حجت کردند، راهی که انتخاب کرده اید برگشتی ندارد. شاید عده ای منصرف شوند. آنها تصمیم خود را گرفته بودند و شهید با خدای خود پیمان بسته بود که در تمام کربلاها و عاشوراها، امام حسین (ع) را تنها نگذارد.

شهید زارعی در این عملیات به عنوان فرمانده و شهید سلیمان عبدالشاهی به عنوان معاون تیم غواصی بودند. که در همین عملیات هر دو جاوید الاثر شدند و مدت ده سال خانواده را چشم انتظار گذاشتند

پس از ده سال مفقودی، سرانجام کمیته جستجوی شهدا و مفقودین پیکر مطهر شهید را شناسایی نمودند و به اتفاق چند شهید عزیز دیگر از جمله شهید سید رسول پناه، شهید نجات الله محمودی و غضنفر بازدار در مورخه ۱۵/۱۱/۷۵ در بوشهر تشییع و در مورخه ۱۷/۱۱/۷۵ در شهر خورموج و سپس هریک را در زادگاهشان بر روی دستان منتظران و شیفتگان مکتب ابا عبدالله الحسین (ع) تشییع شدند.

جمعیت تشییع کننده پیکرهای پاک شهدا به حدی بود که قابل توصیف نیست و مردم نجیب و شریف شایستگی وارث شهید بودن را با استقبال گرم و پر شور خود به اثبات رساندند.

شهید غلامحسین زارعی و شهید سید رسول پناه این دو معمار آیین عشق و ستیغ صبر راهم زمان و در یک روز در زادگاه خود در روستای درازی و در بهشت عباسی (ع) در کنار دیگر شهدای سرافراز به خاک سپردند.

سجایای اخلاقی شهید

«شهید غلامحسین زارعی فردی بود که از بچگی ها و ناپایداری ها و خوشی ها و قید و بندها آزاد بود. ناپایداری روزگار را درک کرده بود. لذت مبارزه را چشیده و ارزش شهادت را نیز آموخته بود.

فهمیده بود که سعادت و حیات در خوشی و آسایش نیست، بلکه در در دورنج و مبارزه با کفر و ظلم و بالاخره در شهادت است.

پستی دنیا و ناپایداری روزگار در نظرش جلوه گر بود. فریب زرق و برق عالم خاکی را نخورده بود. دلی غم زده و دردمند داشت. آرزوی آزادی می کرد و روحش همیشه خواهش پرواز داشت. غم و دردهای شخصی خود را فراموش کرده بود و غم و دردی خدایی داشت! از آن دسته از بندگان مخلص بود که خود را ساخته بود و با سوختن در آتش عشق الهی نیز پیر شد.» [۱]

«جذابت و محبوبیت شهید در میان اعضای خانواده بسیار متین و وارسته بود هیچ تفاوتی بین خواهران و برادران و سایر بستگان قائل نبود. روحیه شاد و خندانی داشت و سعی داشت که از نزدیکان خود با خبر باشد.

رفتار و شخصیت ایشان هر چند که با نظم بود، ولی روز به روز منسجم تر و باوقار تر پیش می رفت و در تکامل شخصیت خود حرکت می کرد تا آنجایی که ما از او الگومی گرفتیم.

نحوه رفتار با تک اعضای خانواده بسیار عالی بود چه با افراد کوچک و چه با بزرگترها. در حد سن و سال و مقام

و جایگاه آنها، رفتارهای خاصی داشت که مورد پسند فر دواقع می شد. بایدر و مادر در جایگاه خاص خود احترام ویژه ای قائل بود و من فکر می کنم در اواخر ارتباط تنگاتنگی با خود من داشت.

حرف ها و از هایش را با من در میان می گذاشته چه در زندگی خصوصی و چه مسائل کاری. و آخر امر زندگی خصوصی را کنار گذاشته بود و به حث ایشان فقط این بود که می گفتن این زندگی و این شغل به دردمن نمی خورد و ارزش ندارد.

علاقه به جنگ و جبهه و خدمت در راه خدا و از زندگی معمولی بری کرده بود تا جایی که من به ایشان گفتم: جنگ به جای خود، خانه و منزل هم به جای خود! وی جواب داد: این منزل برای من سودی ندارد و علاقه ای هم به آن ندارم. و روح شهادت از همان ابتداء در کالبد او رخنه کرده بود.

صفات و ویژگی های اخلاقی شهید از هر موردی که بگویم، کم یا ناقص گفته ام. اما تواضع و فروتنی ایشان در برابر دیگران بسیار عالی بود.. امانت دار و در صفا و صمیمیت و حفظ اسرار نظیر نداشته. حوصله و استقامت ایشان بسیار بود.

نظم شهید در زندگی خصوصی و شغلی و اجتماعی بسیار بارز بود. وفای به عهد و وقت در وقت شناسی در ایشان بسیار دیده می شد. مردمی که اهل علم و آگاهی بودند و او را خوب می شناختند. دوستی با افراد را امتحان می کرد. دوستان خوب را شناسایی و با آنها صمیمی ترمی شد. و برای انتخاب دوست این مطلب را در نظر داشته که دوست شدن با دیگران خوب است اما امتحان کردن دوست برای شناخت واقعی او فراموش نشود.

در رابطه با قرآن و ذکر خدا، آنچه را که بنده زبانا و عملاً با ایشان ارتباط داشته، این بود که برای یادگیری قرآن از من کمک می خواست و چون در آموزش و پرورش مشغول خدمت بود، و وقت چندانی هم نداشت، در ایام تعطیل از فرصت استفاده می کرد و نزد من یا سید نظام الدین حسینی (از دوستان) و یا شرکت در جلسات قرآن در ماه مبارک رمضان، برای یادگیری ادعیه تلاش خود را برای هر چه بهتر یاد گرفتن قرآن کریم به کار می برد.

خداوند هم هوش و استعدادی سرشار را به ایشان داده بود و توانست با صوت زیبایی که داشته، دعاها را یاد بگیرد و تا حدودی هم با قرآن آشنایی پیدا کند.

در نمازهای جمعه و جماعت شرکت داشت و وقت نماز با صوت خوش اذان می گفت و خود را برای نماز آماده می کرد.

به نماز صبح اهمیت ویژه ای می داد و هنگام خوابیدن در فصل زمستان، می گفت: نباید روی سرو صورت خود را بپوشانیم تا بتوانیم بیدار شویم و فضیلت نماز صبح را از دست ندهیم. به انجام واجبات و ترک محرمات اهمیت زیادی می داد. کتاب های دینی و اخلاقی را زیاد مطالعه می کرد.

ارادت خاصی که به اهل بیت (ع) داشت بیشتر و در زبانش مولا علی (ع) بود و هنگام برخاستن از خواب و یا نجات از حادثه ای، یا علی (ع) می گفت. به عبارت دیگر، در همه حال به ائمه طاهرين (ع) متوسل می شد.

تحول فکری ایشان تحت تأثیر علمای دینی به وجود آمد. مخصوصاً تحت تأثیر افکار حضرت امام (ره) قرار گرفت و از ایشان به عنوان ولی فقیه مسلمانان یاد می کرد. و می گفت امام را نباید تنها گذاشت، چون تکان دهنده عالم بشریت است و همه را بیدار کرده است. پس چرا ما نباید بیدار باشیم و از او تبعیت کنیم؟

اگر از آرزوها و خواسته هایش صحبت شود، باید گفت که کسی نمی تواند آرزوهای دور و دراز فردی را مشخص کند. مگر اینکه خودش آن را بر زبان آورد و یا اینکه حر کاتی را از خودش در زمینه های خاصی بروز دهد و دیگران

تأحدودی متوجه آن گردند و در لحظه آخر آن شور و علاقه ای که به جبهه داشت و همیشه فکر و ذکرش جبهه بود، سخنی دیگر بر زبان نداشت و می گفت باید کار را به گفته امام یکسره کنیم دشمن را از پای آوریم. این بود که از دنیا دل کنده بود و غیر از آن آرزویی نداشت. در هر کاری که بر عهده داشت، تعهد کاری و وظیفه شناسی را سر لوحه کار خود قرار می داد. در بسیج به عنوان فرمانده پایگاه فعالیت به سزایی داشت.

باشهات هم رزمایش از جهتی نگران می شد که چه قدر زود به شهادت رسیده اند. و البته به نظرایشان وجود این نیروها می توانست با کمک ویاری رساندن به جبهه و حضور گسترده تر نیروهای مخلص هر چه زودتر پیروزه دشمن را به خاک بمالند.

از شهادت بیم و ترسی به دل راه نمی داد. حتی در مورد مفقود شدن یکی از دوستانش و تلاش و جستجویی کردند تا شاید اثری از او پیدا شود، به خانواده اش قول داد و گفت اگر پایم به جبهه برسد پیدایش می کنم. اما به جای اینکه زودتر خبر پیدا شدن او را بیاورد، خود نیز بری مدتها مفقود گردید.

شهید غلامحسین زارعی هم رزمان زیادی داشت، تعدادی که تحت فرماندهی او بوده اند، اسامی آنها در دفتر یادداشتش نوشته است و وظیفه هریک را نیز نوشته است.

از خاطرات جبهه ای شهید، فقط مدت ۴۵ روز که بنده با تعدادی دیگر از دوستان در گردان حضرت زینب (س) با هم بودیم، به یاد دارم.

زمانی که برای عملیات آماده می شدیم، در رزم های شبانه ما را خیلی گرفتار کرده بودند... عملیات آبی خاکی را زیاد انجام می دادیم.

تنها خاطره جالبی که تا هنوز به ذهن من مانده است، این است که در شب به نیروهای فرضی تیراندازی واقعی انجام می گرفت، اما نه به قــــــــــــــصدا زین بردن یکدیگر، بلکه به صورت مانوری عملیات صورت می گرفت. در یک رزم شبانه با توجه به اینکه از منور هم برای روشنایی استفاده می کردند، یک فروند موشک به سوی نیروها شلیک شد و به راستی به حکم خدا عمل نکرد و همانجا چهار یا پنج نفر نیرو حضور داشتند. بعد از عملیات گفتند بگذارید به دست دشمن به شهادت برسیم نه به دست خودی (و در مانور!)

۲- از زبان هم رزم شهید، برادر حسن پرش

زندگی نامه پدر و مادر شهید

حسین زارعی فرزند علی در سال ۱۳۰۳ شمسی در روستای درازی متولد شد و بعد از دوران طفولیت به شغل سنتی پدر و به کار و کشاورزی پرداخت و در کنار کار کشاورزی به امرار معاش و تأمین خرج زندگی مدتها به خارج از کشور می رفت.

پس از ازدواج که حاصل آن ۸ پسر و ۴ دختر می باشد در سال ۱۳۵۴ دختر بزرگش فاطمه که زنی مؤمن و دیندار بود به رحمت ایزدی پیوست. نظم و انضباط در زندگی و حفظ اسرار مردم و امانت داری یکی از خصایص مهم و بارز او بود. در سال ۱۳۷۷ به اتفاق همسر خود (مادر شهید) جهت زیارت به کربلای معلی مشرف می شوند و هم اکنون با وجود کهولت سن مشغول به کار باغداری و کشاورزی است.

کیمیا زیرک فرزند جواد در سال ۱۳۰۶ در روستای شیخیان دشتی دیده به جهان گشود. وی در خانواده ای قدم به عرصه زندگی گذاشت که پدر و مادرش اهل عبادت و مردممداری بودند و بنا به اظهار خودش چون منزلشان در مسیر عبور قافله قرار داشت کسی در منطقه نبود که از خوردن نان و نمکشان محروم مانده باشد.

وی در کودکی و نوجوانی سالهای سختی را پشت سر گذاشته و همچنان کسی از زندگی پر رمز و رازش سر در نیاورده است او مادری است شجاع، صبور، دیندار، اهل زندگی، سازش با هر سختی، دارای روحیه ای سرشار از ایمان و شاکر درگاه سبحان بود. قلبی رئوف دارد و مهربانیش زبانه زد خاص و عام است. خدایا سخن به گزاف نمی گویم شاید در نزد تو بدترین باشد یا بهترین اما تردیدی در خوبی آفریده های تو نیست که همه آفریده هایت پاک و زیباست و ما آفریده هایت را تحسین می کنیم.

خدایا پدران و مادران بر ما حق دارند و ما این بار سنگین را بر دوش خود احساس می کنیم. و از تو می خواهیم تا ما را یاری کنی که اندکی از حقوق آنان را ادا کنیم. (آمین)

وصیت نامه

لقد من الله اذ بعث فيهم رسولاً من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين

به راستی که خداوند بر مؤمنین منت نهاد که رسولی را از خودشان در بین آنان برانگیخت تا آیات او را بر آنان عرضه دارد و تزکیه اشان کند و کتاب و حکمت را به آنان تعلیم دهد. هر چند در گذشته در گمراهی آشکاری بوده اند.

آن قدر به جبهه می روم و می جنگم تا شهید شوم. ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! نکند، مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد. و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.

ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدای تعالی بتوانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ تن شهید را نمود.

همه مثل خاندان و هب جوانان را به جبهه های نبرد بفرستید که حتی جسد او را هم تحویل نگیرید. زیرا مادر و هب فرمود: ســـــری را کـــــه در راه خـــــداداده ام پس نمی گیرم. برادران! استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانهای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان شما بین شما تفرقه نیندازند و شمار از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند، روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرت هاست. حضورتان را در جبهه های حق بر علیه باطل ثابت نگه دارید.

در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را ببینید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید.

اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت اعتقاد ندارند، بر جنازه من حاضر نشوند، اما باشد که دما □ شهدا آنهارا نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند.

سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید.

و پیام من این است که ای امت شهید پرور اسلام! مواظب باشید که در عمل امروز به فردا ننگین! و کار امروز به فردا نیفکین! که اکنون تو مال امروزی و فردا مال تو نیستی و اگر فردا زنده باشی مثل امروز وظیفه و برنامه ای داری.

بسیار کسانی که امروز خود را به شب نیاوردند و چه بسیار افرادی که به انتظار فردا بودند و به آن نرسیدند.

از پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و خویشانم تمنای کنم اگر من شهید شدم، گریه و زاری و ناراحتی در قلب شما حاصل نشود و اهل ولایت لباس سیاه برای من نپوشند

قربان مادری بشوم که فرزندان پاک و رشید و پاک پرورش داده اند و در راه خدا قربانی کردند.

خواهر شهید

شهید بزرگوار خلق و خوی بسیار عالی داشت . جذابیت ایشان در میان اعضای خانواده ، رفتارهای خوب و صادقانه در بین یکایک افراد خانواده میان پدر و مادر در حد عالی بود . حتی در خارج از خانواده از نظر تواضع و فروتنی کوچک نفس بود . در امانت داری و حفظ اسرار نمونه بود . صداقت و صمیمیت و وقت شناسی و نظم و انضباط از خصوصیات بارز ایشان بود . به حقوق دیگران احترام خاصی قائل بود .

تنها آرزویی که داشت نطق زبانش بود . دنیای فانی بی ارزش است و برای احیا دین تا پای جان باید ایستاد و دشمن را نابود کرد و شهادت را افتخاری بزرگ می دانست . در تشییع جنازه های رزمندگان حضور فعالی داشت و بسیار غمناک و نگران بود . از خانواده های معظم شهدا بازدید می کرد و آنها را دلداری می داد . برای روشن شدن وضعیت مفقودین جانمی گرفت و می گفت : باید پیدا شوند و با ادامه جنگ و پیروزی بر کفر پیدا خواهد شد . وی جنگ و جبهه را برنامه شور و هیجان خود می دانست حتی در دوران سربازی اولین حرکت ایشان به سوی جبهه بود و بعد از دوران سربازی هم کرا را ادامه داشت و طی چند مرحله به جبهه رفت تا به شهادت نائل آمد .

خاطرات

خاطره [۱]

در تاریخ ۲۴/۶/۶۵ در کاروان حماسه سازان عاشورا، این جانب باتنی چند از بسیجیان فداکار و شهید غلامحسین زارعی از پایگاه مقاومت درازی به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شدیم .

بعد از چند روز در پادگان الغدیر سازماندهی و ، به عضویت گروهان شهید مدنی در گردان مالک در آمدیم این گردان ، گردان آبی خاکی و غواصی و خط شکن بود. شهید زارعی و هم رزمانش در گردان مربوطه جز ۲ گروهان غواصی بودند. بعد از آموزش های اولیه فراوان و طاقت فرسا در رود کارون ، و بعد از یک ماه از آموزش های اولیه ، جهت آموزش های تخصصی به بندر امام در یک شرکت به نام گلف اجنسی مستقر شدیم . در شب های سرد زمستان از سربش تا قبل از طلوع آفتاب در دریا مشغول آموزش غواصی بودیم و شهید همیشه بازورگویی مخالف بود و همیشه یار و یاور هم رزمانش بود... همیشه از حقوق عامه مردم روستا دفاع می نمود و می گفت : اگر من زنده ماندم نمی گذارم که در روستا حق کسی پایمال شود.

بعد از آموزش های سخت ۴۸ ساعت مرخصی گرفتیم و به اتفاق به شهرستان برگشتیم. بعد از اتمام مرخصی دوباره به مقر گردان عزیمت نمودیم و بعد از ۴۵ روز آموزش ، نیروها آماده عملیات شدند که بر اثر خبر چینی های ستون پنجم، عملیات لغو شد.

کلیه نیروها را جمع کردند و فرمانده گردان که آن موقع حاج عباس حسن زاده بود و رضابنایی معاون اول گردان و شهید مجید بشکوه که فردی بسیجی و فعال بود و معاون دوم گردان مالک بودند سخنرانی کردند .

سخنران آن شب برادر رضابنایی بود و ایشان اعلام کرد که مامی خواهیم به برادران ۱۰ تا ۱۵ روز مرخصی بدهیم و اعلام نمودند که هر کس که مایل است یا مشکلاتی دارد، تسویه حساب کند. من و کلیه دوستان تسویه حساب نمودیم . ولی شهید غلامحسین زارعی مأموریتش را تمدید نمود.

بعد از آمدن مرخصی و چند روز مانده بود که مرخصی شهید تمام شود به منزل ما آمدند و گفت که می خواهیم برگردم ، چیزی به عنوان یادبود از تومی خواهیم که من هم یک کاپشن رابه او دادم.

وی نیز گفت : کاپشن من نیز پیش شما باشد تا برگردم من به وی گفتم که تومی روی و بر نمی گردی! ایشان گفتند: خدا از زبانت بشنود تا من... راحت شوم دیگر تاب شنیدن سخنان بیهوده و افراد زورگور اندارم!

شهید غلامحسین زارعی به جبهه برگشتند و بعد از چند روز از عملیات کربلای چهار به گفته دوستان و هم رزمان شهید شدند.

۳- از زبان هم رزم شهید، برادر محمد زارعی فرزند حاج عباس



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران